### جلسه 27

**چهار‌‌شنبه - 06/02/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به حرمت غیبت بود. رسیدیم به تعریف غیبت.

غیبت در کتب لغت تعریف‌های مختلفی از آن شده و در روایات هم در برخی از روایات آن را تعریف کردند.

اما در لغت:

در لسان العرب این‌جور دارد: الغیبة ان تتکلم خلف انسان مستور بسوء او بما یغمّه لو سمعه. غیبت این است که پشت سر یک انسانی که مستور است، یعنی عیبش آشکار نیست، تکلم کنی، تکلم به سوء یا تکلم کنی به چیزی که او را ناراحت بکند، اگر بشنود.

در مصباح المنیر این‌جور تعریف کرده:‌ إغتابه اذا ذکره بما یکرهه من العیوب و هو حق. إغتابه در جایی است که سخنی بگوید راجع به شخصی که مکروه اوست، ناخوشایند اوست، از عیب‌ها به شرطی که مطابق با واقع باشد، و هو حق، در مقابل بهتان‌ که تکلم بما لیس بحق هست. و الاسم الغیبة، اسم مصدر اغتابه غیبت است.

این تعریف در کلمات لغویین است. که این تعریف‌ها اشکال دارد.

اما تعریف مصباح المنیر اشکالش این است که غیبت را منحصر کرد به آن ذکر عیبی که شخص مغتاب خوشش نیاید، در حالی که غیبت از نظر عرفی اعم است. برخی از افراد افتخار می‌‌کنند به برخی از عیوب و برخی از گناهان، اصلا برخی از گناهان را کمال می‌‌دانند، کلاه گذاشتن سر مردم را زرنگی می‌‌دانند؛ حالا می‌آیید می‌‌گویید فلانی سر فلان شخص کلاه گذاشت در معامله، ‌اصلا بدش نمی‌آید طرف. خانه‌ای که بیست ملیون می‌‌ارزید به او داده پنجاه ملیون، او اصلا بدش نمی‌آید، می‌‌گوید خوب کاری کردی به مردم این را گفتی که بفهمند ما هم زرنگیم، در حالی که اطلاقات غیبت شاملش می‌‌شود. چون عرف به این می‌‌گوید إغتابه. و در روایات هم عنوان چون منحصر به غیبت نیست، اضاعة سره، اضاعه سر مؤمن حرام است و این اضاعه سر است. سر در مقابل علن است. عورة المؤمن علی المؤمن حرامٌ یعنی اضاعة سره.

[سؤال: ... جواب] اگر یک شخصی از کارهای فحشاء و منکر هیچ ابائی ندارد ولی عیب علنی نیست، بیایید به شخصی بگویید فلان شخص نعوذ بالله! نعوذبالله! با زن شوهردار در ارتباط است، ولی خودش این را بد نمی‌داند، این صدق نمی‌کند إغتابه؟ ... عیب مستور فرض کنید. فعلا این اشکال در نظرتان باشد تا بعد بیشتر توضیح بدهیم.

اشکال دوم این تعریف مصباح المنیر این است که این تعریف شامل ذکر عیب مشهور هم می‌‌شود. همه بطور متعارف این عیب را می‌‌دانند، حالا یا عیب ظاهر فی حد ذاته هست، مثل این‌که شخصی کچل است، فرض کنید، حالا این هم به عنوان تنقیص که عنوان آخری است، عنوان هتک است، نه، برای معرفی او می‌‌گوید که فلان شخص، می‌‌گوید ‌کی را می‌‌گویی! می‌‌گوید همانی که کچل هست، این صدق می‌‌کند إغتابه؟ حداقل این است که این تعمیم غیبت به ذکر عیب مشهور و غیر مستور، خلاف روایات هست. و خلاف قدر متیقن از غیبت و خلاف آن عنوان اضاعة سره، عنوان اضاعة سره هم بر او صادق نیست. نمی‌خواهم بگویم مفهوم دارد، ‌اضاعة سره یعنی اضاعة غیر سره لیست بحرام. نه. می‌‌خواهم عرض کنم به عنوان اضاعة سره هم دیگه نمی‌توانید تمسک کنید بگویید گفتن این سخن، ‌حرام است. نه اضاعة سر است و نه احراز کردیم غیبت بر او صادق است و نه برخی از روایات شاملش می‌‌شود که تصریح کرده که ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیک و اما عیب ظاهر کالحدة فلا که این روایات را بعدا می‌‌خوانیم.

[سؤال: ... جواب] حالا واقعا تنقیص هم نیست، خب زشت است دیگه. مثل جاحز. جاحز خیلی زشت بود. گفت یک زنی من را خیلی خجالت‌زده کرد. نشسته بودم، ‌یک زنی گفت بیا، ‌عذر می‌‌خواهم در تاریخ هست، به من اشاره کرد، گفتم شاید می‌‌خواهد با ما ازدواج کند، ‌بلند شدم دنبالش راه افتادم، آمد یک مغازه‌ای، ‌گفت شبیه این آقا و رفت. به آن مغازه‌دار گفتم که برنامه چیه؟ گفت این خانم گفت برای من یک مجسمه هیولایی، جن وحشتناکی را بکش که بچه‌ام بترسد. گفتم من همچون قیافه‌ای نمی‌دانم. گفت الان می‌‌روم برایت می‌‌آورم. حالا کسی بگوید جاحز قبیح المنظر بود، نه هتک می‌‌کند او را نه چیزی. ... کجا شما می‌‌فرمایید غیبت است؟

اما آنچه که در لسان العرب است. در لسان العرب داشت: ان تتکلم خلف انسان مستور بسوء او بما یغمّه لو سمعه. این او بما یغمّه لو سمعه، دیگر چیست؟ عطف به أو ظاهر در این است که ممکن است ما یغمّه لو سمعه سوء نباشد ولی او بشنود ناراحت می‌‌شود. کی عرف به این می‌‌گوید غیبت؟ اگر ما بگوییم فلان شخص نماز شب می‌‌خواند ولی او ناراحت می‌‌شود که ما بیاییم بگوییم، حالا یا بخاطر خدا ناراحت می‌‌شود یا می‌‌گوید آقا! این کرامت‌های ما به دیگران نگو، برای ما دردسر می‌‌شود، می‌آیند سراغ ما، ول نمی‌کنند ما را، هی التماس دعا می‌‌گویند، ‌خب این صدق می‌‌کند إغتابه؟ کی صدق می‌‌کند إغتابه؟ یا چیزی است که او عیب می‌‌داند ولی عرف عیب نمی‌داند، یک شخصی است، عیب می‌‌داند که مجتهد نباشد، چون خودش را خیلی قبول دارد ولی نفی اجتهاد از او عرفا عیب نیست. به قول مرحوم آقای خوئی اجتهاد امر آسانی نیست، لایناله الا القلیل، که در ذهنم هست تعبیر می‌‌کند به عدد اصابع. حالا این مقدار خیلی افراط باشد در تقلیل عدد مجتهدین، ولی بالاخره اجتهاد امر سختی است. خیلی‌ها توقع دارند که به آنها بگویند آیةالله، فقیه، کمتر از این را نقص می‌‌دانند، ولی واقعا نقص نیست، مگر همه باید مجتهد باشند؟ مقام اجتهاد بالاست. حالا بگوییم فلان لیس بمجتهد، عیب نیست ولی خود او این را عیب می‌‌داند، این صدق می‌‌کند إغتابه؟ به چه دلیل؟ عرف این را نمی‌گوید.

بله، اگر ملازم با بیان بلاهت او باشد، یعنی آنقدر این آقا درس خوانده که وقتی می‌‌گویی فلانی مجتهد نیست یعنی اینقدر کودن هست که بعد از چهل سال ماندن در حوزه، هنوز به مقام اجتهاد نرسیده، ‌حالا اگر واقعا ملازم باشد با بیان کودن بودن، او می‌‌شود عیب. که ما البته معتقدیم نفی اجتهاد، این نیست، نفی اجتهاد ملازم با کودن بودن نیست. ولی اگر برخی از کمال‌ها را نفی کنید که در رابطه با این شخص ملازم است با کودن بودن، خب این عیب است. اما اگر نه، ملازم نیست با کودن بودن، چه اشکالی دارد؟ بله او خودش عیب می‌‌داند این را، عیب بداند.

این راجع به تعریف لغویین.

اما راجع به روایات:

در روایت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابی‌ذر دارد: قلت و ما الغیبة؟ قال ذکرک اخاک بما یَکرهه. در امالی شیخ هست. بما یَکره یا یُکره، در وافی و وسائل هست. ذکرک اخاک بما یَکرهه یا ذکرک اخاک یما یُکره یا ذکرک اخاک بما یَکره.

که گفته می‌‌شود که غیبت این است که سخنی بگوییم راجع به دیگری که او خوشایندش نیست یا ذکرک اخاک بما یُکره یعنی بما یُکره عرفا. اگر ذکرک اخاک بما یُکره باشد، خب این یعنی ذکرک اخاک بعیب. چون مکروه یعنی عیب. البته از این حیث که عیب مستور است یا عیب غیر مستور، اطلاق دارد. ولی از این حیث که موردش ذکر مکروه و عیب است، این، مختص است به ذکر عیوب. ولی ذکرک اخاک بما یَکرهه او بما یَکره، اقتضای اولیش این است که اعم است. این آقا یکره هذا الشیء و لو عیب نیست عرفا.

و چون مجمل است، یعنی نقل این حدیث مردد است بین ذکرک اخاک بما یَکرهه یا بما یُکره یا بما یَکره، قدر متیقن این است که ذکرک اخاک بما یُکره، ‌یعنی آنی که عیب عرفی است. البته عملا نسبت، عموم من وجه است. اگر ذکرک اخاک بما یَکرهه یا بما یَکره باشد، از یک حیث اخص می‌‌شود، از یک حیث اعم می‌‌شود. مورد غیبت، ذکر عیب نیست، ما یَکرهه ذاک الرجل است ولی باید او از این سخن بدش بیاید؛ شامل ذکر عیبی که او افتخار می‌‌کند به آن یا لااقل برایش مهم نیست نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب] عرض کردم:‌ ذکرک اخاک بما یَکرهه با ذکرک اخاک بما یُکره نسبتش عموم من وجه است. ما برای تعریف غیبت، ‌آن وقت باید قدرمتیقن بگیریم. هم باید بگوییم که مورد، ‌عیب باشد چون شاید ذکرک اخاک بما یُکره باشد و هم شخص غیبت شونده بدش بیاید چون شاید ذکرک اخاک بما یَکرهه یا بما یَکره باشد. قدر متیقن جایی است که هم ذکر عیب بکند و هم آن غیبت شونده بدش بیاید.

و لکن شما می‌‌دانید از اینجا یک علم اجمالی شکل می‌‌گیرد. چون نسبت به آن مورد افتراق‌ها آن قدر متیقن است، مورد اجتماع است: ذکر العیب الذی یکرهه المغتاب. اما مورد افتراق ذکرک اخاک بما یَکرهه، ذکر ما لیس بعیب هست که یَکرهه المغتاب. مورد افتراق ذکرک اخاک بما یُکره ذکر عیبی است که لایَکرهه المغتاب. علم اجمالی پیدا می‌‌کنیم به این‌که یکی از این دو مورد افتراق، حرام است دیگه. چون اگر غیبت ذکرک اخاک بما یَکرهه باشد، اطلاقش می‌‌گیرد جایی را که سخنی می‌‌گوییم که طرف بدش می‌آید ولی مورد، عیب نیست. اگر ذکرک اخاک بما یُکره باشد، می‌‌گیرد جایی را که عیب طرف را می‌‌گوییم ولی طرف بدش نمی‌آید. علم اجمالی پیدا می‌‌کنیم یکی از این دو غیبت است و حرام است. حالا این علم اجمالی را بعدا چه جور منحل می‌‌کنیم، ‌عرض خواهم کرد.

این راجع به این روایت.

یک نکته‌ای هم در این روایت هست، و او این است که اصلا در این روایت ندارد پشت سر سخن گفتن. ذکرک اخاک بما یَکرهه یا ذکرک اخاک بما یُکره، و لو جلوی روی او. و لذا مرحوم استاد می‌‌فرمودند حرمت غیبت، اعم است. چه جلوی روی طرف چه پشت سر او سخن بگوییم، ‌حرمت غیبت شاملش می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب] نه، اذیت نمی‌شود، همان پوست کلفتی که هر چی می‌‌گویند: این آقا فلان فسق را مرتکب شد، می‌‌خندد، این ایذاء که نیست. مرحوم استاد می‌‌فرمودند دلیل حرمت غیبت شامل این می‌‌شود.

لفظ غیبت که انصافا شامل نمی‌شود. ملاک حرمت غیبت را اگر ایشان می‌‌گویند، خب بعید نیست. ملاک حرمت غیبت اینجا را بگیرد. چون عرفی نیست که بگوییم آقا! ملاک حرمت غیبت این است که پشت سر طرف حرف می‌‌زنی، طرف نمی‌تواند از خودش دفاع کند. أیحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا. انسان غائب مثل مرده می‌‌ماند، نمی‌تواند از خودش دفاع کند. خب این عرفی نیست. عرف حرمت غیبت را به این می‌‌داند که آبروی طرف را داری می‌‌بری عرفا.

علاوه بر این‌که، غیر از این ملاک عرفی حرمت غیبت که شامل سخن گفتن جلوی روی طرف و ذکر معایب شخص جلوی روی او می‌‌شود، ‌اطلاق "یعنی اضاعة سره" هم اینجا محکم است. اضاعة سره. عورة المؤمن علی المؤمن حرام یعنی اضاعة سره. این مطالب را بطور اجمال داشته باشید، ‌ان شاء‌ الله بحث تفصیلیش را عرض خواهم کرد.

این راجع به روایت اول.

[سؤال: ... جواب] از این جهت که گفته ذکرک اخاک، ‌بله، قید زده ذکرک اخاک. و لذا مشهور فقهاء گفتند شامل غیبت غیر شیعی اثناعشری نمی‌شود. به تعبیر مرحوم امام و آقای خوئی انقطعت الاخوة بیننا و بینهم، لاأخوة بیننا و بینهم که هم مرحوم آقای خوئی این را دارد و هم امام در مکاسب محرمه غیبت مخالف یا کافر را مصداق ذکرک اخاک نمی‌داند. حالا این بحثی است که بعدا می‌‌کنیم. از این جهت اخص می‌‌شود. ولی بالاخره مفهوم عرفی غیبت در او خوابیده پشت سر سخن گفتن. این در مفهوم عرفی غیبت خوابیده. و لذا ما تنقیح مناط عرفی اگر بکنیم، مقصود استاد این باشد، حرفی خوبی است. غیر از این‌که آن اضاعة سره شاملش می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب] بله، سند این روایت را ما قبول نداریم. داریم روایات را بررسی می‌‌کنیم. سند این روایت ضعیف است.

روایت دوم روایت عبدالرحمن بن سیابه [است]. قبل از این‌که روایت عبدالرحمن بن سیابه را عرض کنم، این ذکرک اخاک بما یَکره یا بما یُکره، این اختصاص به روایت شیعه ندارد. این را توجه داشته باشید. در سنن بیهقی جلد 10 صفحه 247 هم نقل می‌‌کند عن النبی صلی الله علیه و آله: أتدرون ما الغیبة قالوا الله و رسوله اعلم، قال ذکرک اخاک بما یَکره او بما یُکره.

اما روایت عبدالرحمن بن سیابه. روایت عبدالرحمن بن سیابه این‌جور است: قال سمعت اباعبدالله علیه السلام الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیک و اما الامر الظاهر مثل الحدة و العجلة فلا و البهتان ان تقول فیه ما لیس فیه.

خب تعریف روشنی کرده این روایت از غیبت. الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه.

ما ستره الله علیه، انصافا ظهور عرفیش در عیب است. نماز شب می‌‌خواند، کسی خبر ندارد، ‌این را عرف نمی‌گوید ما ستره الله علیه. یا ستار، خدا رحمت کند آقای بهجت را، زیاد این ذکر را تکرار می‌‌کردند که یا ستار، ‌یا ستار، یعنی یا ستار العیوب، یا ستار الذنوب. ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه یعنی آن عیب مستور.

پس هم در تعریف غیبت عیب بودن آن سخن را که راجع به دیگری می‌‌گوییم بیان کرد، ‌هم مستور بودن آن را.

حالا این بحث اصولی را فکر کنید! بعضی‌ها که دنبال حلال کردن غیبت‌ها هستند که اگر شبهه مصداقیه بود، ‌یک عیبی را می‌‌گوییم، نمی‌دانیم مستور است یا مشهور است. حالا این حالت سابقه‌اش را ندانیم، شاید از روز اول این، ‌عیب مکشوف بوده، کاری کرده در علن، از اول گناه را علنی مرتکب شده، این عیب علنی بوده است از روز اول، ‌اینجا حکمش چیه؟ شبهه مصداقیه ذکر عیب مستور می‌‌شود، می‌‌شود اصل برائت جاری کرد یا نه؟ این چیزی است که رویش از نظر اصولی فکر کنید! آن‌هایی که علاقه به اصول دارند، ‌آن‌ها هم فکر کنند.

الغیبة ما تقول فی اخیک ما ستره الله علیه.

دلالت روایت تمام است.

اما سند روایت:

عبدالرحمن بن سیابة توثیق ندارد. کثیر الروایة هم نیست. 36 روایت حدودا دارد. شیخ در رجال می‌‌گوید که الکوفی البجلی البزاز مولی أَسند عنه یا أُسند عنه من اصحاب الصادق علیه السلام. حالا این أَسند عنه یا أُسند یعنی چه، این یک معضله است. که حالا تاثیری در توثیق رجالی ندارد و لکن مقصود شیخ که از رجال ابن عقده هم گرفته، از این تعبیر که: أَسند عنه یا أُسند عنه، این مقصود چیست؟ بعضی‌ها گفتند یعنی حدیث مسند از پیامبر نقل کرده است. که در کتب عامه هم این تعبیر أَسند عنه یا أُسند عنه آمده. آقای خوئی فرموده ما که نفهمیدیم معنای أَسند عنه یا أُسند عنه چیه؟ بعضی‌ها مقاله نوشتند که بگویند این أَسند عنه یا أُسند عنه یعنی چه. حالا ما فعلا به یک نتیجه قاطعی خودمان نرسیدیم. بررسی کامل نکردیم. خیلی هم تاثیر در این بحث فقهی ندارد.

[سؤال: ... جواب] نه. عبدالرحمن بن سیابه أَسند عنه یا أُسند عنه. ... عامه کتاب دارند؛ مسند احمد بن حنبل مثلا. مسند یعنی ما رُوی مسندا عن النبی. ... آقایانی که می‌‌خواهند تحقیق کنند بحث خوبی است و لو ثمره فقهیه ندارد ولی بحث رجالی خوبی است.

روایت سوم:

روایت سوم روایت داوود بن سرحان است: قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الغیبة قال هو ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل و تبثّ علیه امرا قد ستره الله علیه لم یُقم علیه فیه حدّ. مثل این‌که غیبت بالمعنی الاعم هم ما داریم که شمال بهتان هم بشود. یک غیبت بالمعنی الاخص داریم، ‌در مقابل بهتان. یک غیبت بالمعنی الاعم داریم که شامل بهتان هم می‌‌شود. این روایت اول آن مصداق بهتان را ذکر کرده. ان تقول لاخیک فی دینه ما لم یفعل و تبثّ، یعنی تنشر، علیه امرا قد ستره الله علیه لم یُقم علیه فیه حدّ.

[سؤال: ... جواب] نه. لم یُقم علیه فیه حد. یعنی اگر بگوییم فلان نعوذ بالله! شرب الخمر، این غیبت نیست، چون حد دارد شرب خمر؟ نه، این را نمی‌گوید. می‌‌گوید آن انسانی که حد بر او جاری شده است، ‌دیگه محدود غیبت ندارد، ‌حد، علنی به او زدند، ‌یا حد غیر علنی هم به او بزنند، ‌ممکن است از روایات استفاده کنیم کسی که محدود است، أقیم علیه الحد، ‌راجع به همین گناهش که حد بر او جاری شد، افشاگری اشکال ندارد. البته نه این‌که اول حد جاری کنیم، موضوع درست کنیم برای افشاگری. نه. آنی که حد شرعی بر او جاری شد، آن وقت از این روایات استفاده می‌‌شود که و لو حد غیر علنی، ‌این غیبتش حرام نیست.

این روایت یک نکته‌ای که دارد این است که دارد فی دینه که ربما یستظهر این مربوط می‌‌شود به یک امر دینی. یعنی اگر بگوییم فلانی بخیل است، این حرام نیست. بخیل است، فلانی کودن است، ‌باشد. اکثر اهل الجنة البلهاء. حالا این روایت است نمی‌دانم، ‌صحیحه که نیست. بگوییم فلانی بلید است، فلانی کودن است، این‌که لطمه‌ای به دین او نمی‌زند.

ولی این قابل التزام نیست. اگر هم این فی دینه باشد از باب ذکر مورد اهم است. برای این‌که در آن روایت عبدالرحمن بن سیابه که البته سند او اشکال داشت، امر ظاهر مثل الحدة و العجلة گفت غیبت نیست. یعنی همین حدت و عجله امر دینی نیست. چون ظاهر هست، چون عیب آشکار هست، غیبت نیست. یعنی اگر عیب پنهان بود، همین هم غیبت بود. روایت عبدالرحمن بن سیابه می‌‌گوید غیبت مختص به ذکر عیب دینی نیست. و لذا گفت حدت و عجله امر ظاهرند غیبت نیست، همین اگر امر باطن بود، غیبت بود. دومیش هم دیگه نیاورد بحث دین را.

[سؤال: ... جواب] بهتان اگر کسی بزند در غیر امور دینی، این گناه بهتان ندارد؟ بیاید فلانی فرض کنید کودن است، او هم نابغه است، لااقل کودن نیست... بهت علیه دیگه. اطلاقات بهتان می‌‌گیرد. روایت می‌‌گفت که چیزی که بگویی، در او نیست فذلک البهتان. آن دومی و تبث علیه امر قد ستره الله علیه، آن هم بعید نیست در امر دینی باشد. چون در ذیلش گفت لم یقم علیه فیه حد. ظاهرش این است که و لو به قرینه صدر و ذیل و این‌ها غیبت را منحصر می‌‌کند به ذکر معایب دینی افراد.

و لکن اولا اشکال سندی شده به این روایت. معلی بن محمد در سند این روایت هست. و لذا گفته می‌‌شود این روایت ضعیف است. و چون ضعیف است، اختصاص غیبت را به ذکر عیب‌های دینی نمی‌شود از این روایت استفاده کرد.

سند این روایت که در آن، معلی بن محمد است، به نظر ما قابل تصحیح است. آقای خوئی در پاورقی مصباح الفقاهة آمده که گفتند معلی بن محمد ضعیف است ولی بعدها بخاطر این‌که در تفسیر قمی هست معلی بن محمد، توثیق می‌‌کردند ایشان. ما البته قبول نداریم که تفسیر قمی دلیل بر توثیق رجال تفسیر باشد. و لکن بعید نمی‌دانیم وثاقتش را، ‌بخاطر اکثار روایت اجلاء. کلینی 500 روایت از معلی بن محمد نقل می‌‌کند. اول کافی هم گفته که:‌ شما‌ ای برادر من، به آن شخص خطاب می‌‌کند، به من گفتی که من دوست دارم کتابی بنویسی که مشتمل بر آثار صحیحه از صادقین علیهم السلام باشد که به آن، عمل کنم، من این کتاب کافی را نوشتم، و أرجو ان تکون کما توخّیت، امیدوارم خواسته تو را تامین کرده باشم، ‌آن وقت بعد بیاید 500 روایت از معلی بن محمد نقل کند با این‌که معلی بن محمد را ثقه نمی‌داند؟! این خیلی غیر عرفی است.

نگویید آقا! پس سهل بن زیاد که دو هزار روایت کافی از او نقل کرده. او را چرا شما تضعیف می‌‌کنید؟

می‌گوییم ما که نگفتیم سهل بن زیاد را کلینی ثقه نمی‌دانست. ما گفتیم توثیق سهل بن زیاد معارض دارد. اما توثیق معلی بن محمد که معارض ندارد.

بله، نجاشی می‌‌گوید: کان مضطرب المذهب و الحدیث و کتبه قریبة. خب این دلیل بر تضعیف نیست. اضطراب در مذهب که منافات با وثاقت ندارد. کان مضطربا فی المذهب و الحدیث، خب اضطراب در حدیث هم منافات با وثاقت ندارد. اضطراب در حدیث یعنی حدیث‌هایش نوسان داشت. یعرف منه و ینکر. گاهی یک حدیث‌های با متن قوی نقل می‌‌کرد و گاهی یک حدیث‌هایی با متن منکر و غریب و غیر قابل قبول نقل می‌‌کرد و کم هم نبود البته. چون اگر نادر کالمعدوم باشد، خب زراره هم احادیث منکر به شکل نادر دارد. نه، مثل این‌که این آقای معلی بن محمد زیاد احادیث منکره داشته ولی باز منافات با وثاقت ندارد که. و مؤید وثاقتش هم این تعبیر نجاشی است که می‌‌گوید: و کتبه قریبة. کتبه قریبة، نزدیک است، یعنی متن خوبی دارد این کتبش و لو احادیثی که او در سندش بود قد یعرف منه و ینکر، ولی کتبی که او نوشته قریبة.

بهرحال بعید نیست که ما از اکثار روایت کلینی، وثاقت معلی بن محمد را پیش کلینی بفهمیم. از این جهت سند را تصحیح کنیم.

بعضی‌ها که معتقدند کل ما فی الکافی صحیحٌ. مثل مرحوم نائینی و عده‌ای قائل به این نظر هستند.

این هم روایت سوم.

ما به نظرمان از نظر عرفی صدق عرفی غیبت مشروط است به شرائطی:

شرط اول این است که آن سخن مشتمل بر عیب باشد؛ یا عیب دینی یا عیب عرفی.

ذکر بیماری که فلانی بیمار است. نعوذ بالله و نستجیر بالله! سرطان دارد، این غیبت نیست. عیب عرفی نیست. بالاخره هر انسانی یک روز از این دنیا می‌‌رود دیگه آخرش. اما بگوییم فلانی به قول آقا، ایدز دارد، ‌خب این عیب عرفی است. بعد هم هی توجیه می‌‌کنیم: البته آقا! معلوم نیست این ایدز بخاطر کارهای پرخطر باشد، شاید بخاطر تزریق آمپول آلوده بوده، بخاطر تزریق خون بوده، این‌ها دیگه بازی کردن با آبروی مردم است. او ذکر عیب عرفی است که شاملش می‌‌شود. و حتی نسب یک شخصی: بگوییم: خانواده خوبی ندارد، خب این عیب است. برادرش فرض کنید که کذا است. چیزی که عیب عرفی باشد راجع به آن شخص مغتاب اطلاق غیبت شاملش می‌‌شود. این شرط اول است. و لذا چیزی که عرفا عیب نیست، اطلاق غیبت شامل او نمی‌شود.

و ذکر عیب و لو بدون قصد تنقیص، غیبت است. عیب را می‌‌گوید، بعد می‌‌گوید دعایش کنید! آقا! ما نمی‌خواهیم تنقیصش کنیم، و ما أبرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء، شروع می‌‌کند عیب طرف را گفتن، خب این مصداق غیبت است. و اطلاقات روایات و کلمات لغویین و همینطور اضاعة سره شاملش می‌‌شد و لو قصد تنقیص ندارد، و لو اصلا قصد کمک کردن به او را دارد، قصد خیرخواهی به او را دارد ولی با ذکر عیب او شروع می‌‌کند، این حرام هست. شرط اول غیبت در او محقق است که ذکر عیب است.

ان شاء الله بقیه مطالب هفته آینده.